

خیر

زمانه و کارنامه علامه امینی

موج

دریای



نویسنده: علی ابوالحسنی (مفتی)

الاعمال



به نام خداوند جان و خسر

زمانه و کارنامه علامه امینی

خیز موج دریای

نویسنده: علی ابوالحسنی (مفتی)

ابوالحسنی، علی، ۱۳۳۴

دریای موج خیز (زمانه و کارنامه علامه امینی - صاحب الغدير) / نویسنده: علی ابوالحسنی (منذر).

تهران: همشهری، ۱۳۸۶.

۲۲ ص.

ISBN : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۲۴-۱۳-۴

کتاب همشهری؛ ۲۷

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا. (فهرست نویسی پیش از انتشار).

۱. امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹. الف. همشهری [روزنامه]. ب. سازمان تبلیغات اسلامی. ج. عنوان.

BP ۵۵/۳ / الف ۸ الف ۲ ۱۳۸۶

۲۹۷/۹۹۸

۱۰۶۳۸۲۱

کتابخانه ملی ایران



عنوان کتاب: دریای موج خیز

(زمانه و کارنامه علامه امینی - صاحب الغدير)

نویسنده: علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر: روزنامه همشهری

با حمایت:

سازمان تبلیغات اسلامی

شماره کتاب: ۲۷

تاریخ انتشار: ۲۱ تیر ۱۳۸۶

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۹۲۴ - ۱۳ - ۴

شمارگان: ۴۲۰ هزار نسخه

تلفن: ۸۸۸۰۰۶۲۶

پست الکترونیکی:

Ketabehamshahri@hamshahri.org

www.taq.ir

زمان و زندگی

زنده یاد آیت الله حاج شیخ عبدالحسین تبریزی نجفی معروف به علامه امینی و صاحب الغدیر سال ۱۳۲۰ قمری در شهر تبریز دیده به جهان گشود. عبدالحسین، از همان آغاز عمر، فردی ممتاز می‌نمود. مادرش می‌گوید: شیر دادن من به فرزندم، عبدالحسین، با شیر دادن به دیگر فرزندانم فرق داشت. زیرا هر گاه می‌خواستم به وی شیر دهم، گویی نیرویی مرا وا می‌داشت که وضو سازم و، با وضو، سینه در دهانش بگذارم!^۱

عبدالحسین تحصیلات علوم دینی را در زادگاه خود آغاز و سپس در نجف اشرف نزد بزرگانی چون میرزای نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی تکمیل کرد و با تلاش خستگی ناپذیری که داشت خیلی زود به مقام والای اجتهاد رسید. پس از آن مستمراً در موضوعات گوناگون فقهی، کلامی، تفسیری و تاریخی دست به پژوهش زد که حاصل آن، به صورت تألیفات گرانسنگی چون **شهداء الفضیلة** و **الغدیر** در اختیار ماست. حضور ذهن بسیار، انس شدید به مطالعه، علاقه وافر به تحقیق، همراه با شخصیت و منش والا را، از خصوصیات وی شمرده‌اند.^۲

علامه تحقیقاتش را از کتابخانه حسینیّه شوشتری‌ها (تنها کتابخانه عمومی وقت نجف) آغاز کرد که هزاران کتاب چاپی و خطی

داشت. روزها به کتابخانه مزبور می‌رفت و از آنجا که ساعات محدود کار کتابخانه، عطش سیری ناپذیر وی برای پژوهش و تحقیق را فرو نمی‌نشاند، کتابدار را راضی کرده بود که هنگام رفتن، در به روی او ببندد و او را با کتابها تنها گذارد. کتابدار، پس از تعطیل کتابخانه، در را به روی امینی قفل می‌کرد و او بین کتابها غوطه می‌خورد و غرق در مطالعه می‌شد.^۲

مرحوم حجة الاسلام حاج سید کاظم حکیمزاده (از دوستان نزدیک علامه امینی، و کتابدار کتابخانه ایشان در نجف اشرف) نقل کرد که امینی می‌گفت: «آن وقت‌ها، در نجف نه پنکه بود و نه وسایل سردکننده دیگر. در آن شرایط سخت، من هر روز برای مطالعه به حسینیه شوشتری‌ها می‌رفتم که تعدادی کتب ارزشمند کهن در آن یافت می‌شد. زمانی که کتابخانه تعطیل می‌شد به کتابدار می‌گفتم: مطالعه من هنوز تمام نشده است. تو می‌خواهی بروی، برو، ولی اجازه بده من بمانم و مطالعه‌ام را ادامه بدهم. او درب حسینیه را می‌بست و می‌رفت و مرا در کتابخانه تنها می‌گذاشت، و من ساعت‌های دراز روی کتاب‌ها می‌افتادم و مطالعه می‌کردم و یادداشت بر می‌داشتم. غرق شدن در مطالعه، مرا به کلی از گذشت زمان غافل می‌ساخت و تنها زمانی به خود می‌آمدم، که می‌دیدم قالیی که روی آن نشسته‌ام (از ریزش مداوم عرق) کاملاً خیس شده و بدنم (همچون بیمار تب زده) از گرمای شدید فضای بسته کتابخانه، یک پارچه آتش می‌نماید!... و این در حالی بود که امینی، در فضای سرد تبریز پرورش یافته و مزاج وی هرگز با هوای داغ نجف سازش نداشت.

ویژگی بارز علامه در زندگی، سفرهای پربارش به شهرهای مختلف کشورهای اسلامی (ایران، عراق، هند، عربستان، لبنان، سوریه و ترکیه) بود که به منظور مطالعه و یادداشت برداری از کتب شیعه و سنی (بویژه

ماخذ خطی کهن) برای نگارش کتاب الغدير و دیگر آثار وی صورت می گرفت و ضمن آن به گفتگو با استادان حوزه و دانشگاه، اصلاح و ارشاد مردم، تربیت اهل علم و تأثیر در آنان، و گاه نیز اقامه جماعت، ایراد سخنرانی برای توده مردم و نیز دانشگاهیان و ایجاد زمینه های فکری در مسائل مربوط به فلسفه حکومت در اسلام می پرداخت و پیام «غدير» را منتشر می ساخت.^۴

دیگر کار بزرگ وی، تأسیس کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف اشرف بود که میعادگاه طالبان حقیقت از شرق و غرب جهان بود و محققان کوشا و ولایت شعار چون حاج سید عبدالعزیز طباطبایی، حاج شیخ محمدباقر محمودی و اسد حیدر، پرورده دست وی در آن بوستانند. به گزارش مرحوم حکیم زاده: علامه اسد حیدر (محقق بزرگ شیعه در نجف) آن زمان که هنوز کار تألیف کتابش: «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» را آغاز نکرده بود، برای نگارش مقاله ای مختصر راجع به امام ششم علیه السلام به کتابخانه آمد و از امینی درخواست رهنمود کرد. امینی وی را از کارهای تکراری و سطحی درباره پیشوای تشیع بر حذر داشت و توصیه کرد که در این زمینه دست به کاری کارستان زند. اسد حیدر هم پذیرفت و حاصل آن - با کمکهای علمی و معنوی امینی - کتاب سترگ «الامام الصادق...»، در ۶ جزء شد. خود وی بعدها تصریح داشت که: امینی، مرا به این راه کشانده است.^۵

عشق به خاندان پیامبر علیهم السلام

امینی، براستی، دلباخته خاندان پیامبر علیهم السلام بود، و همه کسانی که با او از نزدیک برخورد داشته اند به این امر گواهی می دهند. جناب حکیم زاده اظهار می داشت: «امینی دائم الوضو بود و صبح ها هر

روز به حرم حضرت امیر مشرف می شد و سپس به کتابخانه می آمد. افزون بر این، هر زمان نیز که حاجتی داشت (یعنی دنبال مطلبی در کتابی می گشت و پیدا نمی کرد یا در جستجوی کتابی به این سو و آن سو پرسه می زد و نمی یافت) برای یافتن مقصود خود به مولا علیه السلام متوسل می شد و از رهگذر لطف مولا، مقصودش برآورده می شد، فوراً عبا بر دوش می افکند و به قول خود «برای تشکر از مولا» به حرم می رفت. و مواردی را من خود، شاهد بودم.

صدای گریه آن مرحوم در حرم حضرت امیر علیه السلام کراراً از حرم و رواق مطهر گذشته، به بیرون می رسید. زمانی که وی در یکی از سفرهای ایران، به نجف بازگشته و شب هنگام طلاب به دیدن ایشان آمده بودند و به همین مناسبت در منزل وی مجلس روضه‌ای برقرار شده بود، همین که شیخ عبدالوهاب کماشی در منبر با آن آوای ملکوتی و دلنشین شروع به خواندن خطبه شقشقیه کرد، صدای گریه آن بزرگوار بلند شد. چندانکه، از نوای کماشی و گریه عجیب امینی و دیگران، چنان شور و التهاب شگفتی به مجلس دست داد که به قول حافظ: «محراب به فریاد آمد»! آیت الله سید مرتضی نجومی، که از نزدیک، شاهد آن صحنه بوده، می گوید: «هیچ گاه آن مجلس و طنین صدای گریه آن بزرگمرد را - که گریه‌ای مردانه و با صلابت بود - فراموش نمی کنم»! این گریه‌ها و شورها مخصوص مجلسی خاص نبود؛ او همیشه در این سوختن‌ها و شورها بود.

امینی گاه در هنگام مطالعه و تفحص در تاریخ، چنان امیرالمؤمنین علیه السلام را مظلوم می دید که با صدای بلند از بیرونی منزل به گریه می افتاد که صدایش به اندرون منزل می رسید. حالت گریه و التهاب درونیش در ایام عاشورا و حضورش در مجالس روضه، بخصوص اگر روضه حضرت زهرا علیها السلام را می خواندند، که دیگر گفتنی نیست.

در روز عاشورا با پای برهنه به مجلس عزای حسینی (ع) در حسینیّه بوشهری‌های نجف اشرف آمد و فرش را به کناری زده و روی زمین نشست و به مجرد نشستن، نهیب گریه‌اش بلند شد.^۶

عشق و ایمان امینی به اهل بیت پیمبر، تنها در گریه بر مصائبشان خلاصه نمی‌شد؛ فراتر از این، به ترویج آیین پاک آنان کمر بسته بود. از دیدگاه او، اصولاً تشیع، سرچشمه حقیقت بود که بشریت - در درازنای قرون - به جستجوی آن همه جا سر زده و کمتر، یافته بود... و می‌خواست زمینه‌ای فراهم آورد که همگان، از زلال آن، سیراب شوند. امینی طرحهایی برای جهان داشت که دنیا را شیعه... [و] علوی کند، دنیا را دانشگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام کند و کتابخانه‌اش در هر کشوری شعبه‌ای داشته باشد و برای پیاده کردن این برنامه‌ها بسیار به مغزش فشار می‌آورد.^۷

افتادن امینی به وادی نگارش الغدير، داستانی شگفت و خواندنی دارد. خود او در پاسخ به این سؤال که: «چطور شد به تألیف کتاب الغدير همت گماشتید؟»، می‌فرمود: من مطالب فراوان و شخصیت‌های کم نظیری را مدّ نظر قرار دادم تا سرانجام به این نتیجه رسیدم که تنها شخصیتی که هرچه درباره او نوشته و گفته شود شایستگی آن را دارد علی است و من مظلوم‌تر از وجود مقدس علی بن ابیطالب علیهما السلام سراغ ندارم. لذا رفتم مناقب و فضایل و پرونده او را از کتاب‌های تاریخ و منابع اخبار و احادیث درآوردم و کتاب الغدير را تألیف نمودم. نیز می‌فرمود: وقتی می‌خواستم به رشته تألیف روی آورم، هرچه فکر کردم که من چگونه وارد شوم و در چه زمینه‌ای صحبت کنم، از تألیف یا ترجمه و کتاب نویسی، در باره همه فکر می‌کردم، از بس که فکر کردم خسته شدم. یک روز به آستان قدس علوی مشرف شدم و به ایشان توسل جستم که من چه کنم و چه بنویسم؟ تمامی

موضوعات و مباحث را به خاطر آوردم، هر مطلبی که به ذهنم آمد دیدم خیلی کوچک است و ارزش قلمفرسایی ندارد. در این اثنا متوجه شدم که من کتاب «الغدير» را بنویسم.^۸

عنايات مولا (ع) به امينی

با آن عشق و ارادت که به آل الله عليهم السلام داشت، شگفت نیست اگر ببینیم که عنایت آن بزرگواران، چونان خورشید، بر مسیر زندگی او می تابید. در این باره، داستانهای شگفتی وجود دارد که خواندنی و شنیدنی است. حسان - شاعر مشهور اهل بیت - پس از ذکر سابقه آشنایش با امینی، صحنه‌ای را یادآور می‌شود که به قول خود: کاشف از نوعی «کرامت» علامه امینی و «دید معنوی آن عاشق دلخسته و پیرو وارسته علی علیه السلام» بوده است.^{۸/۱}

بویژه در طول نگارش «الغدير»، لطف مولا پیوسته یار امینی بود و بسا می‌شد که وی برای تکمیل تحقیقات خود، نیاز به کتابی می‌یافت و دارندگان آن، به اشکال مختلف از دادن کتاب به وی دریغ می‌کردند، و او به مولا (ع) متوسل می‌شد و ناگهان آن کتاب، به شکلی معجزه‌آسا، به دست او می‌رسید! برای نمونه می‌توان به دستیابی شگفتی وی به کتاب «الصراط المستقیم» اشاره کرد که پس از توسل امینی به ساحت مولا (ع)، به نحوی معجزه‌آسا در اختیارش قرار گرفت (الصراط المستقیم، تألیف شیخ زین‌الدین ابومحمد علی بن یونس عاملی بیاضی است که بعدها توسط کتابخانه مرتضوی در تهران چاپ شد). خود امینی نقل می‌کند:

هنگام تألیف الغدير، بسیار مایل بودم کتاب «الصراط المستقیم» را ببینم. نسخه خطی این کتاب نزد یکی از روحانیون نجف بود. شبی، اوایل مغرب هنگام تشرّف به حرم مطهر، وی را دیدم که با یک دو

تن از اهل علم، در ایوان مطهر نشسته و مشغول صحبت بود. نزد او رفتم و پس از احوالپرسی، تقاضا کردم مدتی کتاب را امانتاً در اختیارم بگذارد. عذرهایی آورد، گفتم: اگر نمی‌خواهی کتاب را به من امانت دهی، به بیرونی منزلت آمده همانجا مطالعه می‌کنم، و چنانچه این را هم قبول نداری در دالان منزلت نشسته مطالعه می‌نمایم. گفت: خیر، نمی‌شود! آخر الامر گفت: شما هیچ‌گاه این کتاب را نخواهید دید! با شنیدن این جمله، گویی آسمان را بر سر من کوبیدند!

به حرم حضرت امیر مشرف شده و خطاب به ایشان عرض کردم: آقا، چقدر شما مظلومید! یکی از ارادتمندان و شیعیان شما، کتابی را در فضایل و حقانیت شما نوشته و یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می‌خواهد آن را بخواند و به دیگران برساند. این کتاب نزد یکی از شیعیان و ارادتمندان شما و در محیط زندگی شیعیان شما در کنار قبر مطهر شما قرار دارد؛ اما باز هم او از این کار ابا دارد! براستی که شما مظلوم تاریخ در طول قرون هستید! می‌فرمود: حال گریه عجیبی داشتم، به طوری که تمام بدنم تکان می‌خورد. ناگهان به قلبم افتاد که فردا صبح، به کربلا برو! به محضِ خطور این معنا در قلبم، دیدم حال گریه از میان رفته و یک شادابی مرا فراگرفته است، که هرچه به خود فشار می‌آورم تا به آن گریه و دردِ دل کردن ادامه دهم، نمی‌توانم! بکلی آن حال رفته است و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است: به کربلا برو!

از حرم مطهر بیرون آمده به منزل رفتم. صبح به اهل منزل گفتم: قدری صبحانه به من بدهید، می‌خواهم به کربلا بروم. گفتند: چرا وسط هفته می‌روید و شب جمعه نمی‌روید؟ گفتم: کاری دارم.

به کربلا رفته و در حرم مطهر حسینی (ع) به یکی از آقایان محترم اهل علم برخورددم، خیلی اظهار محبت کرده و گفتند: آقای امینی، چه

عجب وسط هفته به کربلا آمده‌اید؟! (رسم علما آن بود که پنجشنبه‌ها به کربلا مشرف می‌شدند تا زیارت شب جمعه را درک کنند). گفتم: کاری داشتم. گفت: آقای امینی، ممکن است از شما خواهشی بکنم؟ گفتم: بفرمایید! گفت: مقداری کتب نفیس از مرحوم پدرم باقی مانده که بلا استفاده مانده و تقریباً محبوس است، بیایید آنها را ببینید، اگر چیزی به دردتان می‌خورد امانتاً ببرید و بعد برگردانید. گفتم: کی بیایم؟ گفت: امروز کتاب‌ها را بیرون آورده مهیا می‌کنم. جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید؛ هم صبحانه صرف کنید و هم کتاب‌ها را ملاحظه نمایید. قبول کردم و رفتم. مقدار بیست و چند جلد کتاب بر روی هم گذارده بود. اولین کتاب را که برداشتم، دیدم نسخه‌ای بسیار پاکیزه و نفیس از کتاب «الصراط المستقیم» است! حالت گریه شدیدی به من دست داد. صاحبخانه علت را جویا شد، جریان صحبت با آن روحانی در نجف، و سفر به کربلا برای پیدا کردن این کتاب را، برای او نقل کردم. او نیز از لطف الهی به گریه افتاد. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به من امانت داد و مدت ۳ سال نزد من بود تا اینکه پس از رفع حاجت، به وی رد کردم.^۹

کرامت فوق، تنها لطف و کرامتی نبود که از سوی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام - در اثنای نگارش الغدير - متوجه علامه امینی شد. در این باره، داستان‌های متعدد شگفتی وجود دارد که نمونه‌وار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. مأخذ ما در نقل داستان‌های زیر، کتاب گرانسنگ «رُبْعُ قَرْنٍ مَعَ الْعَلَامَةِ الْأَمِينِي» (چاپ قم، ۱۴۱۷ق) نوشته فاضل دانشور آقای حسین شاکری است که ۲۵ سال از نزدیک با امینی و دوستان وی محشور و مأنوس بوده است:

۱. پاسخ درخواست تو نزد فرزندم حسین (ع) است!

آیت‌الله حاج سید عباس کاشانی، از عالمان مطلع و آشنای به تاریخ و تراجم، که در قم ساکنند، نقل می‌کند: روزی در معیت آیت‌الله سید مصطفی کشمیری، علامه امینی را در خانه‌اش در نجف زیارت کردیم. آیت‌الله شیخ محمد علی سنقری نیز آنجا بود. امینی برایمان تعریف کرد: زمانی که در جریان نگارش الغدیر، به تألیف جلد ششم رسیدم، نیاز به برخی از احادیث و روایات مهمّ یافتم که در کتاب «ربیع الابرار» زمخشری (دانشمند مشهور اهل سنت) آمده بود. این کتاب، پیش از آنکه طبع و نشر شود، خطّی و کمیاب بود و جز سه نسخه مخطوط از آن یافت نمی‌شد، که یکی از آنها نزد امام یحیی (پیشوای زیدیان) در یمن بود، دیگری در کتابخانه ظاهریه دمشق، و سومی نزد یکی از آیات عظام نجف، که پس از مرگش، کتابخانه وی به فرزندش رسید.

امینی می‌گفت: شخصاً نزد فرد مزبور رفته و از وی خواستم که ربیع‌الابرار را برای سه روز به من عاریه دهد، و او از قبول خواهش من امتناع جست. به او گفتم: دو روز کتاب را نزد من به امانت بگذار، باز نپذیرفت و حتی از قبول پیشنهاد من مبنی بر اینکه: ربیع‌الابرار را یک روز یا حتی سه ساعت به من عاریت دهد خودداری کرد. دست آخر گفتم: لااقل بگذار کتاب را در حضور خودت مطالعه کنم، که آن را نیز نپذیرفت و من متحیر شدم که چه باید بکنم و نزد چه کسی بروم؟! پس از آن، کوشیدم دو تن از مراجع بزرگ تقلید را واسطه گرفتن کتاب سازم، ولی آنان نیز با امتناعشان از این امر، شگفتی مرا برانگیختند.

پس از یأس و نومیدی از دستیابی به کتاب، عازم حرم مطهر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام شدم و شکایت خود را نزد آن حضرت بردم،

سپس غمگین و افسرده به خانه باز گشتم. شب را تا دیر هنگام بیدار بودم، آنگاه مرا چرتی فراگرفت و در خواب، امام علیه السلام را دیده و ضمن گزارش ماجرا به محضر ایشان، از آنچه پیش آمده بود اظهار ناراحتی و شکایت کردم. امام فرمود :

- پاسخ درخواست تو نزد فرزندم حسین (ع) است!

از خواب بیدار شدم. هنوز سپیده ندمیده بود. از بستر برخاسته وضو گرفتم و لباس پوشیدم و به عزم حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام از خانه بیرون زدم. ماشینی کرایه کرده به کربلا رفتم و در آنجا مستقیماً وارد حرم مطهر شده، نماز صبح را خواندم و آداب زیارت به جای آوردم و در خلال آن، شکایت حال خویش را - همان گونه که مولا (ع) فرموده بود - به حضرت باز گفتم. سپس از آنجا خارج شده به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتم و پس از زیارت آن حضرت، شکایت خود را نزد ایشان نیز تکرار کردم، باشد که نشانی از گمشده خویش بازیابم. بعد از آن به صحن شریف رفتم و در جایی نشستم.

اینک آفتاب دمیده بود. در آن اثنا - که نشسته و با خود، حدیث نفس می کردم - ناگهان شیخ محسن ابوالحُب، برجسته ترین خطیب آن روز کربلا، به سویم آمد و ضمن سلام و احوالپرسی، از من دعوت کرد که برای استراحت و صرف صبحانه، به منزلش روم که در نزدیکی حرم قرار داشت.

همراه شیخ محسن به خانه اش رفتیم و در مکانی که برای ما در باغچه خانه اش تهیه دیده بود نشستیم. پس از استراحتی کوتاه، به وی گفتم: کتابخانه ات را به من نشان بده. گفت: ان شاء الله بعد از آنکه صبحانه را با هم صرف کردیم نشانت خواهم داد. گفتم: من به کتاب و کتابخانه، بیش از باغ و شکوفه های آن، انس دارم! شیخ پذیرفت و مرا به سمت کتابخانه اش هدایت کرد. به راستی، کتابخانه ای بود کما و

کیفاً آباد! من بین کتابها جولان می‌دادم: این را پشت و رو می‌کردم، آن را ورق می‌زدم و سومی را مطالعه می‌کردم... تا آنکه به گمشده‌ام رسیدم؛ به «ربیع الابرار» زمخشری!

زمانی که کتاب را در دست گرفتم، سر فرمان امام علیه‌السلام را دریافتم. گریه راه گلویم را گرفت و با صدای بلند شروع به گریستن کردم. صاحب‌خانه شگفت‌زده به سراغم آمد و از راز گریه‌ام پرسید. ماجرا را مفصلاً برایش شرح دادم و گفتم که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من فرمان داد و کارم را به فرزندش ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام حواله کرد و آن امام بزرگوار نیز حلّ مشکلم را به دست تو حواله فرمود.

زمانی که شیخ محسن ابوالحُب ماجرا را شنید، از شدت شوق به گریه افتاد، سپس کتاب را گرفته و به من گفت:

– ای شیخ بزرگوار، این کتاب خطی، از کتب کمیاب شمرده می‌شود و قاسم محمد رجب ۱۰۰۰ دینار به من داد که کتاب را برای چاپ به او بدهم، و من ندادم! (قاسم محمد رجب، فرد ثروتمند و سنی مذهب عراق بود که بزرگترین کتابخانه بغداد: مکتبه المثنی، به وی تعلق داشت).

آنگاه قلم را از جیبش درآورده و در ابتدای کتاب نوشت: این کتاب به علامه امینی اهدا می‌شود، و افزود: این جواب حواله دو آقا و امام من: امیرالمؤمنین علی و حسین علیهما السلام است.

چندی بعد که امینی، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در نجف بنیان نهاد، آن کتاب را به اسم صاحب نخستینش: شیخ محسن ابوالحُب، وقف کتابخانه کرد.

۲. صاحب کتاب، ناصبی بسیار متعصبی است!

حسین شاکری، دوست و دست پرورده علامه امینی، داستان

شگفت زیر را از خود علامه شنیده است. وی می‌نویسد :

علامه امینی قدس سرّه مشغول تألیف کتاب گرانسنگ الغدير بود و به فصلی مهم از فصول این کتاب - به گمانم: فصل «نوادیر الاثر فی علم عمر» یا غیر آن از فصلهای مهم الغدير - رسیده بود. او در پی گردآوری احادیث در موضوع مورد نظر، و پیوند آنها با یکدیگر بود ولی اکنون به بن بست رسیده بود. چون کتابی که مواد و مصالح لازم برای تکمیل بحث وی را دربرداشت، در دسترس نبود و بحث به علت فقدان حلقه‌ای که سلسله برخی از احادیث را به یکدیگر پیوند می‌داد، معطل مانده بود.

امینی، زمانی که از حلّ مشکل عاجز ماند عزم حرم امیر المؤمنین علیه السلام کرد. روبروی ضریح مطهر ایستاد، رنج و آزاری را که جهت تحصیل آن کتاب بر وی وارد شده بود با حضرت در میان نهاد و به زبان حال گفت: مولای من، الغدير، کتاب شما است و من از دستیابی به مأخذ و منبع مطلوب آن، فرو مانده‌ام. چنانچه حاجتی به نگارش این کتاب می‌بینید، مأخذش را برای من فراهم کنید. گفتگوی امینی با مولا (ع) گفتگویی خاص بود و با گفتگوی افراد عادی با یکدیگر تفاوت داشت.

روز بعد علما و فضلا، طبق معمول، برای دیدار با امینی به خانه وی آمده بودند و امینی از آنها سراغ کتاب مفقود را می‌گرفت. یکی از آنان گفت: کتابی که از آن بحث می‌کنید در اعظمیه نزد یکی از علمای اهل سنت یافت می‌شود. امینی نام آن عالم سنی را نیز برای من (حسین شاکری) گفت اما من فراموش کرده‌ام. گمان می‌کنم یکی از این سه تن بود: نجم‌الدین واعظ یا عبدالجبار اعظمی یا فردی از خاندان آلوسی. به هر روی، شخص یادشده افزود: آن که نسخه‌ای از این کتاب نزد او است فردی بسیار متعصب و ناصبی است. علاوه،

نسبت به کتاب خویش، بسیار بخیل و ممسک است و حتی از عاریه دادن آن به نزدیکان خویش خودداری می کند. چگونه خواهید توانست بدان کتاب دست یابید؟! امینی گفت :

– از خداوند، برای این کار، مدد می خواهم!

امینی تعریف کرد: عزم سفر به کاظمین (ع) کردم. ماه رمضان بود و، فصل تابستان و، هوا بسیار گرم. از نجف، سپیده دمان، به قصد زیارت سالار شهیدان علیه السلام خارج شدم و به کربلا رفتم. روزه بودم و تنها با آب، افطار کردم. از کربلا عازم بارگاه ملکوتی دو امام همام – امام کاظم و امام جواد علیهما السلام – شدم و پس از انجام مراسم زیارت، به سمت اعظمیه راه افتادم تا نشانی از گمشده خود و آن کس که آن را در اختیار داشت بگیرم.

ظهر هنگام به اعظمیه رسیدم. سراغ خانه شیخ را گرفتم و یکی از افراد محل مرا به خانه او هدایت کرد. زمانی که کوبه در را کوبیدم، شیخ شخصاً دم در آمد. با او سلام و احوالپرسی کردم، دست دادم و معانقه نمودم. بهت زده شد. فردی لاغر اندام و کوتاه قد بود (بر خلاف خود علامه، که بلند قامت بود و قیافه ای پرهیبت و باجذبه داشت). به او گفتم که: می دانم در کتابخانه تو فلان کتاب هست، از نجف برای مطالعه و خواندن آن آمده ام. شیخ مبهوت شده بود و نتوانست جوابی دهد. هیمنه من نیز او را گرفته بود و نمی توانست عذر را بخواهد یا از در براندم. پس گفتم: بفرمایید تو، جناب شیخ! و تشریف ببرید طبقه بالا در کتابخانه، تا کتابی را که می خواهید ببینید.

داخل کتابخانه شدم. دیدم گرد و غبار چهره تمامی اجزای کتابخانه را پوشانده، و کتابها اینجا و آنجا روی هم ریخته شده اند. گویی از زمانی دور کسی به سراغ آنها نرفته و چند ماه، بلکه چندین سال است کسی به آنها دست نزده است!

صاحب‌خانه مرا تنها گذاشت و خود پایین رفت. من فرصت را از دست نداده، لباس‌هایم را - از عمامه و قبا و... - کندم و درون پارچه‌ای که به همراه داشتم نهادم تا از گرد و خاک مصون بماند، سپس شروع به ستردن غبار از سر و روی کتابها کردم. از شدت گرما، عرق از بدنم سرازیر بود و فضا سخت دم داشت. نه پنکه یا بادزنی در کار بود و نه آب و نه حتی غذایی. گرد و خاک محیط، همراه عرق، بر سر و روی و اطراف بدنم نشسته بود، و من مشغول مطالعه و رونویسی از کتب بودم. تا اینکه عصر شد و خستگی شدید مرا فراگرفت. نماز ظهر و عصر را نخوانده بودم و کسی نیز به من سر نزده بود، و این در حالی بود که شدیداً نیاز به آب داشتم تا از آن بیاشامم و با آن وضو بگیرم.

لاجرم، درب اندرونی را کوبیدم و شیخ در حالی که چرت زده می‌نمود، نردم آمد و از اینکه مرا به آن حال دید جا خورد. سپس گفت: تو پیوسته آنجا بودی؟! این گرد و خاک چیست که از سر و رویت بالا می‌رود؟! به خدا قسم فراموش کردم که تو در این هوای گرم، آنجا هستی، اصلاً پاک تو را از یاد بردم. ما ناهار خورده‌ایم و جز اندکی از طعام، چیزی برای پذیرایی از تو باقی نمانده است.

علامه به وی گفت: اشکالی ندارد. آبی بیاور تا بیاشامم و وضو بسازم. صاحب‌خانه شتابان رفت و آب آورد و پس از آنکه امینی نمازش را خواند، مقداری غذا برای او آورده و گفت: ببخشید اگر کم است، این ته مانده ناهار ما است!...

به هر روی، علامه (پس از تحمل مشقات و سختی‌های بسیار) به مقصود خویش دست یافت و آنچه می‌خواست رونویسی کرد، و این نمونه‌ای بود از سختی‌هایی که امینی برای اثبات حقیقت و حقانیت مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بر خود هموار ساخت...

۳. مرد روستایی، همچون تو، صبر و شکیبایی ندارد!

حجة الاسلام و المسلمین سید محمد نوری، از جمله دست پروردگان علامه امینی و ملازمان وی در کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین نجف بود. وی داستان زیر را برای جناب شیخ محمد مهدی آصفی (از اعلام قم) تعریف کرده و او نیز برای حسین شاکری در رمضان ۱۴۱۶ ق بازگو کرده است. سید محمد نوری می گوید علامه امینی برایش تعریف کرده است که :

یک شب جمعه در حرم حضرت امیر علیه السلام مشغول زیارت و دعا بودم و در خلال آن از خدا می خواستم که به حق امیرالمؤمنین علیه السلام، کتاب «دُرَرُ السَّمَطِین» را که در آن زمان هنوز طبع نشده و کمیاب بود برایم فراهم کند تا به کمک آن، بحثی مهم از فصول الغدیر را به انجام برسانم. در حین دعا، چشمم به فردی روستایی افتاد که برای برآورده شدن حاجت خویش به زیارت حضرت آمده بود و شفای گاو ماده اش را از امام طلب می کرد. تصادفاً یک هفته بعد از آن تاریخ، باز در حرم بودم که دیدم آن روستایی آمد و از اینکه - به لطف حضرت - مرادش حاصل شده بود از ایشان تشکر کرد.

امینی می گوید: با شنیدن کلام روستایی، از کوره دررفتم. زیرا امام، حاجت (شخصی) مرد روستایی را برآورده بود و حاجت مرا (که جنبه دینی و عمومی داشت) فرو گذارده بود! به امام عرض کردم :

- شما خواسته مرد روستایی را برمی آورید و این در حالی است که من، مدتی است شما را در خانه خدای متعال شفیع قرار داده و به وسیله شما به خداوند توسل جسته ام تا مرا به کتابی که در پی آنم برساند، و هنوز نرسیده ام. آیا من این کتاب را برای شخص خود می خواهم، یا برای کتاب خود شما: الغدیر؟!!

گریستم و اشکم جاری شد. سپس با حالی ناخوشایند از حرم

خارج شده به منزل رفتم و آن شب را از شدت تأثر، چیزی نخوردم و در بستر نیز خواب از چشمم گریزان بود (تا بالاخره به خواب رفتم و) در خواب، دیدم که به محضر حضرت امیر (ع) مشرف شده‌ام و حضرت می‌فرماید: مرد روستایی، سست ایمان بود و بر تأخیر در انجام حاجتش، صبر و شکیبایی نداشت.

از خواب بیدار شدم در حالی که سخت شاد و خوشحال بودم و به خود نوید می‌دادم که گره از کارت گشوده خواهد شد! صبحدم بر سر سفره صبحانه نشسته بودم که همسایه - که فردی بنا بود - در زد و پس از سلام و احوال‌پرسی گفت: شیخنا، من خانه‌ای نو، وسیعتر از این خانه، خریده‌ام و غالب اثاثیه‌ام را بدانجا برده‌ام. در خلال نقل و انتقال اسباب، این کتاب قدیمی را در گوشه اتاق یافته‌ام، و زخم می‌گوید: این کتاب، نه سودی به تو می‌رساند و نه آن را مطالعه خواهی کرد، برو و آن را به رسم هدیه، تقدیم شیخ امینی کن، باشد که او را سودمند افتد.

امینی می‌گوید: کتاب را گرفتم و غبار از آن ستردم. ناگهان دیدم همان کتاب خطی است که من مدتی طولانی در جستجوی آن هستم: **دُرَرُ السِّمَطین!** به سجده افتادم و خدای را بابت این نعمت غیرمترقبه سپاس گفتم.

الغدير، شاهکار جاویدان

آثار مکتوب امینی، همه، ارجمند و خواندنی‌اند؛ اما «الغدير»، دیگر است و این دائرة المعارفِ سترگ را باید «شاهکار» او شمرد. نگارش **الغدير** تقریباً حدود ۴۰ سال از عمر امینی را به خود اختصاص داد^{۱۰} و برای نوشتن آن، ۱۰ هزار کتاب را (که بعضاً بالغ بر چندین مجلد می‌شد) از بای بسم الله تا تاي تَمَّت خواند و به ۱۰۰ هزار کتاب

مراجعات مکرر داشت.^{۱۱}

علامه برای تألیف الغدیر، منابع مورد نیاز موجود در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی نجف اشرف را به دقت بررسی کرد و سپس برای تکمیل تحقیقات خویش، به ایران و هند و سوریه و ترکیه سفر کرد و با تلاشی تحسین‌برانگیز و در عین حال حیرت‌آور، مصادر مربوط به ماجرای غدیر و مناقب آل الله علیهم‌السلام را در کتابخانه‌های مهم کشورهای مذکور مطالعه و احیاناً استنساخ نمود.^{۱۲}

در سفر سوریه روزی ۱۸ ساعت کار می‌کرد و مطلب می‌نوشت. در آنجا کلید کتابخانه ظاهریه (المکتبه الظاهریه) را به او داده بودند، صبح‌ها به آنجا می‌رفت و تا غروب یکسره کار می‌کرد. در آن کشور، گذشته از عکسبرداری بیش از ۵۰ کتاب خطی، کتاب خطی منحصر به فردی را شخصاً در طول سه ماه به خط خود استنساخ کرد که هم اکنون در کتابخانه امیرالمؤمنین در نجف اشرف موجود است.^{۱۳}

الغدیر، برای امینی، «فلسفه زندگی» بود. برخی کسان، توصیه می‌کردند که به جای نگارش الغدیر، به نوشتن رساله عملیه (توضیح المسائل) بپردازد و او (با توجه به تأمین کامل این نیاز توسط فقهای بزرگ عصر) می‌فرمود: «رساله من، توضیح المسائل من، و برنامۀ من همین کتاب الغدیر است»!^{۱۴}

۱۱ جلد از الغدیر تا کنون چاپ شده و حدود ۹ جلد آن هنوز به صورت مخطوط باقی مانده است که مجموعاً بالغ بر ۲۰ جلد می‌شود. این کتاب به زبان‌های فارسی، اردو، ترکی استانبولی و انگلیسی ترجمه یا تلخیص شده است. در میان مترجمان الغدیر به فارسی، نام مجتبی نواب صفوی (پیشوای فدائیان اسلام) به چشم می‌خورد.^{۱۵} که از ارادتمندان امینی بود و در ترور کسروی، از جمله، از امینی رخصت گرفته بود.

چه نیازی به بحث از غدیر؟

الغدیر، ظاهراً از رویدادی سخن می‌گوید که قرن‌ها از وقوع آن گذشته است: ماجرای غدیر خم. اما با مرور مختصری بر مندرجات آن، معلوم می‌شود که مؤلف این کتاب، غدیر را رویدادی سرنوشت ساز و فرا-زمانی، و نماد «حقّی الهی، مردمی و ابدی» تلقی می‌کند که دست‌های جهل، در طول تاریخ اسلام به محو و انکار آن کوشیده‌اند، و علاج عمیق و اساسی دردهای امت اسلامی (حتی در عصر حاضر)، جز با کاوش در زوایای این حادثه و پیام و پیمان نهفته در آن، ممکن نیست. به قول خود او:

علی علیه‌السلام، به گفته صریح و مکرر پیامبر، دروازه علم او بود و دری که انسان‌ها از طریق آن، به سوی خدا بار می‌یابند... اگر حق سرپرستی مردم از علی سلب نشده بود همانا علوم پیامبر در بین امت نشر یافته و نشانه‌های آن آشکار می‌شد و حکمت‌های وی به گوش همگان می‌رسید و احکام نورانی اسلام جامه عمل می‌پوشید. در نتیجه مردم از نعمت‌های الهی به حدّ وفور بهره‌مند می‌شدند... اما، فسوسا که خلافت از امیر مؤمنان سلب شد، و نتیجتاً مردم به گمراهی افتادند و آبادی‌ها خشکیدند و چراگاه‌ها از نعمت تهی شدند و از نحوست اعمال مردم، فساد و تباهی، زمین و دریا را فراگرفت.^{۱۵}

دو فرقه بزرگ مسلمان: شیعه و سنی، قرن‌ها است که بر سر مسائل گوناگون (از اصول دین گرفته تا فروع احکام) اختلاف نظر دارند و این امر (از سوی فتنه انگیزان و به دست خامان) مایه گسست‌ها بلکه نزاع‌های فراوان در تاریخ شده است، و بی‌گمان، یکی از علل ضعف و انحطاط مسلمانان در برابر استعمار غرب، همین جدایی و کشمکش

دیرینه است. امینی، برای رفع این اختلاف کهن، قائل به لزوم بحث و گفتگوی آزاد علمی بین اندیشمندان دو فرقه بود و حل اختلاف را نیز، جز از طریق بازگشتن به سرچشمه زلال حقیقت (ولایت علوی) و فروشستن دل و جان در جاری پاک و ناآلوده آن ممکن نمی دانست. در واپسین ماه های عمر پیامبر - حادثه ای رخ داده که ذکر آن در کتب اهل تشیع و تسنن فراوان رفته و از اهمیت بسیاری برخوردار است: غدیر خم. پیامبر (ص) کنار برکه غدیر، در اجتماع بزرگ مسلمین خطبه ای بلند خوانده و از همگان پیمان گرفته که علی علیه السلام را همچون خود او، مولای خویش بشمارند. خوشبختانه، نام و یاد این حادثه شگفت، در لابلای متون فریقین باقی مانده و هم امروز نیز موضوع آن، کاملاً قابل استناد و پیگیری است. شمس الدین محمد ذهبی (۶۷۳-۷۴۸)، دانشمند صاحب آوازه و مهم اهل سنت، لب کلام رسول گرامی اسلام در غدیر (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ) را به طرُق معتبر از زبان کسانی چون ابوبکر، علی علیه السلام، سعد وقاص، حسین بن علی علیهما السلام، زید بن ارقم، بریده، براء بن عازب، ابن مسعود، عبدالله بن عمر و عمار بن یاسر نقل کرده، که گزارش این روایت از طریق امیرالمؤمنین (به تصریح شمس الدین ذهبی:) به طور متواتر صورت گرفته است.^{۱۶}

حادثه غدیر، اگر مهمترین حادثه در عصر رسالت نباشد، بی گمان یکی از مهمترین حوادث آن دوران است. به دیده امینی: مهمترین مسائل تاریخی، مسائل و مباحثی است که به باورهای اساسی جامعه می پردازد و واقعه «غدیر» یکی از مهمترین قضایای تاریخی است که مستقیماً به بنیان عقاید دینی مسلمین مربوط می شود، و نوع تفسیر و تلقی از آن،

وجه تمایز دو فرقه بزرگ مسلمان - شیعه و سنی - را در مبحث امامت تشکیل می‌دهد. شیعیان، برای استواری و استحکام آیین خویش - که بر «ولایت» متجلی در غدیر، مبتنی است - به بحث از غدیر، و پیام نهفته در آن، نیاز حیاتی دارند و دیگران نیز به منظور تحقیق در صحت و سقم ادعای شیعیان، و سنجش عیار حقانیت مکتب خویش در این امر مهم تاریخی و کلامی، از پرداختن به بحث کلیدی «غدیر»، ناگزیرند. خاصه آنکه، حادثه غدیر، از مسلمات تاریخ اسلام بوده و مورخان و مفسران و کلامیان و حتی ادیبان و لغت‌شناسان بزرگ شیعه و سنی در آثار مشهور و ماندگار خویش^{۱۷} به اشکال گوناگون بدان اشاره دارند: مورخان در شرح حوادث مربوط به آخرین حج پیامبر و اجتماع مسلمانان در غدیر؛ مفسران در تبیین آیاتی چون (الیوم اکملت لکم دینکم) و...؛ متکلمان در مبحث خلافت و امامت امت پس از پیامبر، و لغت‌شناسان نیز در ذیل واژه‌های ولی، مولی، غدیر و خم.^{۱۸} پس جا دارد که دفتر غدیر را گشوده، در آن به دیده دقت و حکمت نظر کنیم، و به مدد وی، گره از مشکل کهنه اختلاف امت اسلام، بگشاییم.

در نظر صائب امینی: غدیر، ضمناً چراغ روشن آگاهی و معرفتی است که راه نجات و سعادت را در همه زمان‌ها به همه نسل‌ها نشان می‌دهد و مهمترین عامل انحطاط و عقب‌ماندگی در جهان اسلام، بل جهان بشریت را - که دوری از «ولایت علم و عدل» است - باز می‌گوید. غدیر، شاقولی است که با آن می‌توان میزان انحراف حاکمان و حکومتگران را - در درازنای تاریخ اسلام - از مرام پیامبر دریافت و با تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای این انحراف فزاینده، به سؤالاتی اساسی از این دست پاسخ گفت که: امت اسلام، چرا و چگونه بتدریج از منزلت

والای نخستین خویش بدور افتاد و کارش به جایی رسید که مشتی صهیونیست، قبله اولش را به زور و تزویر از چنگش برون آورند و مستکبران عالم سوز بر مقدراتش چنگ افکنند و به هیچ رو، توان ستاندن حق خویش را نداشته باشد؟!

می بینید که سؤال، کاملاً حیاتی و امروزی است و در عین حال، پاسخ اساسی آن، در غدیر و پیام حیاتبخش آن نهفته است. از یاد نبریم که پیامبر، در خطبه غدیر، به تأکید و اصرار، از حاضران خواست که پیام حیاتبخش او در غدیر را، برای غایبان بازگو کنند: **أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!**^{۱۹} بنابراین، شگفت نیست اگر می بینیم، امینی، در لوای بحث غدیر، پرونده حاکمان و خلیفگان صدر اسلام را می گشاید، دانش اندک برخی را فاش می سازد، قصه پردازان و حدیث تراشان و تحریف گران حقیقت را (که در پوستین تاریخ رفته اند) به محاکمه می کشد و ستمی را که حتی در عصر خلفای نخستین، بر امثال ابوذر و عمار و ابن مسعود رفته است برملا می کند، و... عنوان «دادخواه جرم تاریخ» را - به شایستگی - از آن خود می سازد.

الغدیر و وحدت اسلامی

امینی، الغدیر را عامل اتحاد صفوف مسلمانان می شمرد: الغدیر یوحد الصفوف فی الملاً الاسلامی.^{۲۰} آیا الغدیر، چنانچه برخی پنداشته اند، منافی اتحاد اسلامی نیست؟!

پاسخ به این سؤال، بسته به تعریفی که از اتحاد اسلامی داشته باشیم، فرق می کند. اگر مراد از اتحاد اسلامی، نفی «تشیع» و هضم و استهلاک آن در «تسنن»، یا احیاناً تبدیل آن دو به مذهبی جدید (مثلاً

وهابیت) باشد، پیدا است که الغدیر، به چنین اتحادی! ضرر می‌زند. اما اگر مراد از اتحاد اسلامی، معنای معقول آن، یعنی همبستگی و همکاری (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و نظامی) مسلمین بر پایه مشترکات دینی خویش (= خدا، قرآن، پیامبر و قبله واحد) برضد دشمن مشترک (استعمار) بوده و به هیچ وجه قصد نابودی یکی به نفع دیگری در کار نیست، و در عین حال، برای رسیدن به «وحدت کامل و پایدار امت اسلام در جمیع عرصه‌های نظر و عمل»، راه بر بحث و گفتگوی آزاد و بی طرفانه علمی میان دانشمندان فریقین جهت حل اختلافات فکری و اعتقادی باز می‌باشد، باید گفت: الغدیر، نه تنها مضر به وحدت نیست، بلکه راه وحدت کامل و حقیقی را نیز هموار می‌کند و نخاله‌ها و سنگ‌ها را از سر راه آن بر می‌دارد.

بدیهی است برای رسیدن به اتحاد، نخست باید «عوامل تفرقه» و «موانع اتحاد» را از سر راه برداشت، و به طرفین، شناختی صحیح از عقاید و افکار یکدیگر بخشید، و این، جز با بحث و مذاکره علمی بین دانشمندان ممکن نیست. فی‌المثل، تا وقتی که برخی از اهل سنت (تحت تأثیر القائنات دشمنان) شیعیان را - به خطا - «قائل به تحریف قرآن!» شمرده یا می‌پندارند که «شیعیان، علی را از پیامبر شایسته‌تر به رسالت دانسته و معتقدند که جبرئیل با آوردن وحی نزد پیامبر به علی خیانت کرده است!» چگونه می‌توان آنان را به اتحاد با شیعیان فراخواند؟! یا اتحاد بین یک وهابی (که زیارت قبر پیامبر را «شرک»! می‌انگارد) با سایر مسلمین (که به قبر آن حضرت - از باب احترام به خود ایشان - تبرک می‌جویند)، چگونه ممکن است و ایجاد زمینه اتحاد بین او و عامه مسلمین، جز «بحث آزاد علمی و حق‌جویانه» چه راهی دارد؟ و در

اینجا است که نقش مثبت و کارساز «الغدير» در فرايند اتحاد اسلامي كاملاً روشن مي‌شود. چه، اين كتاب، از يك سو با معرفي منطق تشيع به برادران اهل سنت، و نقد تهمة‌های ناروا به شيعيان، موانع وحدت را از سر راه مسلمين بر مي‌دارد^{۲۱} و از ديگر سو، با انگشت نهادن بر موضوع کليدي و راهگشاي «غدير» و تبیین پیام نجات‌بخش و وحدت‌آفرين آن (چنانکه قبلاً توضيح داديم) راه را بر هم‌دلی و هم‌اندیشي عميق و پايدار امت اسلام مي‌گشايد، خاصه آنکه، همان گونه که مرحوم دکتر صلاح الصاوي، اديب و شاعر مصري، مي‌گويد: استدلالات اميني در الغدير بر حقانيت مذهب تشيع، عموماً بر اقوال ائمه و بزرگان اهل سنت و جماعت متکي است و مي‌توانيم كتاب الغدير را چون پلي بدانيم که علامه اين پل را بين جهان تسنن و تشيع برقرار ساخته است.

موضوع «الغدير و وحدت اسلامي»، از موضوعاتي است که از بدو تأليف اين كتاب، مورد بحث و نظر انديشمندان مسلمان و خود اميني بوده و خوشبختانه استاد شهيد مرتضي مطهري، طی مقاله‌اي با همين عنوان، اين نکته را به شيوايي باز کرده‌اند. به باور استاد شهيد: الغدير، منطق شيعه را روشن مي‌کند. اهل سنت مي‌توانند به وسيله اين كتاب، شيعه را به طور صحيح بشناسند. شناسايي صحيح شيعه، سبب مي‌شود که آراي شيعه و سني به يکديگر نزديک شود، و مجموعاً صف واحدی تشکیل دهند.

تمجيد دانشمندان از اميني و الغدير

بسياري از انديشمندان بزرگ شيعه و سني و حتي مسيحي، بر الغدير تقريظ نوشته و اميني و كتاب سترگ او را با القابي کم نظير

یا بی نظیر ستوده‌اند: «آرزوگاه پژوهشگران»، «دائرة المعارف بزرگ»، «کتابی که هر مسلمانی باید آن را به دست آورد»، «آبخوری گوارا و دائرة المعارفی طرفه و نادر»، «جهان پهناور شناخت» و «دریایی آکنده از مروارید»، «کتاب اطمینان بخش تاریخ و گشایشگر آفاق معرفت»، «دریای موج خیز»، «کوشش علمی بی نظیر»، «کتابی نه چون دیگر کتاب‌ها»، و «دریایی خیزابه گرفته»، تعبیری است که اندیشمندان مسلمان (و بعضاً مسیحی) معاصر - و غالباً از میان خود اهل سنت - در تقریظ خود بر **الغدير**، درباره این کتاب به کار گرفته‌اند. چنانکه از خود وی نیز با اوصافی چون: «علامه سختکوش پرکار و خستگی ناشناس بزرگوار» و «گوهرشناس هنرمند» یاد کرده‌اند. دانشمندان مزبور از کشورهای مختلف آسیا و اروپا و آفریقا بوده و بین آنها چهره‌های علمی و سیاسی برجسته قاهره، حلب، یمن، اردن، نجف، بغداد، لندن، بیروت، قم، بصره، هند، کاظمین، تهران، کرمانشاه، کربلا، دمشق، به چشم می‌خورد. استاد مطهری، به حق، تقریظ‌های فراوان اندیشمندان اهل سنت بر **الغدير** را، نشانگر توفیق سترگ او در نزدیک ساختن افق دید آنان به تشیع و ایجاد زمینه اتحاد اساسی و پایدار بین این دو فرقه می‌داند.

ویژگیها و امتیازات «الغدير»

۱. به عنوان نخستین ویژگی **الغدير** باید از گستردگی و جامعیت بحث‌های آن سخن گفت. امینی، ماجرای غدیر را از زوایای گوناگون، مورد کاوش عمیق قرار داده و هیچ جنبه‌ای از مباحث مربوط به این موضوع را فرونگذاشته است. او، هم به طور مبسوط سلسله راویان

حدیث غدیر را معرفی کرده و با ترسیم جریانی شاخص و مستمر از ایمان به واقعیت غدیر در طول تاریخ ۱۴ قرنۀ اسلام، ردّ پای آشکار این جریان را در نسل نسلِ مسلمین (از عصر پیامبر «ص» تا سدهٔ معاصر) نشان می‌دهد و هم به گونه‌ای مستدل، به بررسی مفاد حدیث غدیر پرداخته و «واژه‌های کلیدی» در آن را - که بار معنا و مراد اصلی پیامبر «ص» از پیام آسمانی غدیر را بردوش دارند - عالمانه و نقادانه تبیین می‌کند.

گسترۀ پژوهش و تحقیق امینی در مباحث و موضوعات اساسی «الغدیر» حقاً بهت‌آور است. مثلاً نامهٔ منظوم امیرالمؤمنین به معاویه (که ضمن آن، به وصایت امیر(ع) از سوی پیامبر(ص) در غدیر، تصریح شده) از جمله دلایلی است که امینی برای اثبات مفهوم راستین واژهٔ «مولی» در خطبۀ نبوی (= «سرپرستی امت») اقامه می‌کند. نامهٔ مزبور را، امینی، علاوه بر ۱۱ مأخذ مهمّ شیعی، از طریق ۲۶ تن از دانشمندان بنام تسنن نقل می‌کند، که در بینشان کسانی چون یاقوت حموی، ابن جوزی، ابن کثیر، ابن صباغ مالکی و ابن حجر، شهرت شایان دارند. یا شعر حسان بن ثابت (ملک الشعرای پیامبر) در گزارش واقعهٔ غدیر را از ۳۸ مأخذ معتبر و مشهور سنی نقل می‌کند که ۱۲ موردش از منابع کهن سنی و بقیه از متون کهن شیعی است. به این نیز اکتفا نکرده، دیگر اشعار حسان در فضایل مولا را نیز به نحو مستوفی ذکر کرده و در حاشیۀ هر کدام از آنها، به تفصیل، نکات و اشارات تاریخی و قرآنی فراوان آن را توضیح می‌دهد و در خاتمه، مشروح زندگانی وی را پیش دید خوانندگان می‌نهد.

۲. «استدلال به منطق حریف» ویژگی و مزیت دوم این کتاب است. امینی پایهٔ استدلالش در اثبات منطق تشیع را، بر کتب معتبر

اهل سنت و سخن دانشمندان مشهور آن فرقه نهاده، و حتی از خلفای نخستین و پیشوایان مذاهب چهارگانه تسنن، شاهد می‌آورد. گویند: پس از انتشار الغدیر، مخالفین تشیع در عراق به نوری سعید (نخست وزیر مشهور عراق) شکایت برده و به وی گفتند: چگونه اجازه می‌دهید کتاب‌هایی مانند الغدیر در کشور چاپ شود؟! نوری سعید گفت: شما نسخه‌ای از کتاب را نزد من آورید تا ببینم. وقتی کتاب را بررسی کرد، گفت: این کتاب، جز مطالبی که در کتاب‌های ما - سنن - آمده، چیز دیگری ندارد. من چگونه این شخص را مؤاخذه و محاکمه کنم و به او اجازه چاپ کتابش را ندهم؟!

۳. «انصاف و امانت علمی» سومین ویژگی الغدیر است. استاد محمد عبدالغنی حسن، ادیب و نقاد مصری، در تقریظ بر الغدیر، امینی را «پژوهنده‌ای» می‌داند که با وجود عشق و علاقه بسیار به علی علیه‌السلام و شیعیان او، «امانت علمی و بی‌غرضی در بحث و تحقیق را بیش از توجه به احساسات و عواطف، در نظر داشته است». عبدالفتاح عبدالمقصود، محقق و نویسنده شهر مصری، نیز معتقد است که: امینی در دفاع از اصالت «غدیر» و رد منکران و مخالفان آن، «چهره قاضی و حکمی دادگر دارد که موضوع را در دو کفه ترازوی منطق می‌سنجد، آنگاه به عیان ثابت می‌کند که کدام کفه سنگین‌تر است. شاید هر بی‌طرفی که نگاهی زودگذر به صفحه‌های کتاب وی بيفکند، بویژه به بخشی که به سلسله‌های وضاعین (= حدیث سازان) و موضوعات (= احادیث ساختگی) اختصاص یافته است، بدین حقیقت پی برد که امینی، محقق امین است و در برگزیدن و استنباط آراء و عقاید خویش از دقیق‌ترین شیوه‌های تحقیق منزّه صحیح پیروی کرده است».

۴. «نقل و نقد شجاعانه و عالمانه اظهارات مخالفان»، مزیت دیگری است که الغدیر دارد. بخش مهمی از الغدیر، به نقد عالمانه سخنان کسانی می‌پردازد که عناد و تعصب، دیده‌ عقل و انصافشان را کور ساخته و از سرِ بی‌مهری بل دشمنی با خاندان پیامبر (ع) یا علاقه به دشمنان آنان، به انکار و تحریف حقایق پرداخته‌اند. امینی، محکمه‌ای شگفت برپا کرده و این گونه کسان را با براهینی استوار که باید خواند و دید، یک یک به محاکمه می‌کشد و سرانجام، گل از چهره مهتاب فرو می‌شوید. با مشاهده حجم کار امینی در این عرصه، باید گفت: براستی، یک تنه، کار یک لشگر کرده است!

إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَى!

علامه، در واپسین سال‌های حیات، از فرط مطالعات بی وقفه و پیگیر خویش، اسیر بستر بیماری گردید و روز جمعه ۱۲ تیر ۱۳۴۹ شمسی هنگام اذان ظهر، در تهران دار فانی را بدرود گفت. در ساعات آخر، مناجات «خمسة عشر» امام سجاد علیه‌السلام را بر لب داشت و چون فصل مربوط به مناجات تائبین را به پایان رساند، مرغ روحش به آسمان پرواز کرد.

جنازه شریفش به نجف اشرف انتقال یافت و با تشییعی باشکوه، در سرداب مخصوص جنب کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین - که خود برآورده بود - به خاک سپرده شد. در پی رحلت او، در نجف و شهرها و اماکن مختلف ایران و دیگر کشورهای اسلامی، چنانکه شایسته او بود، از سوی علما و مراجع بزرگوار (همچون امام خمینی) مجالس ترحیم و تکریم برپا گشت و شیفتگان ولایت در ماتم او عمیقاً به سوگ نشستند.

آیت‌الله سید محمدتقی آل بحر العلوم نقل می‌کند: پس از وفات امینی پیوسته در این فکر بودم که علامه امینی عمرش را قربانی و فدای مولا علیه‌السلام ساخت. مولا در آن عالم با وی چه خواهد کرد؟ این فکر مدت‌ها در ذهنم بود، تا اینکه شبی در عالم رؤیا، دیدم گویی قیامت برپا شده و عالم حشر است و بیابانی سرشار از جمعیت، ولی مردم همه متوجه یک ساختمان‌ی هستند. پرسیدم: آنجا چه خبر است؟ گفتند: آنجا حوض کوثر است. من جلو رفتم و دیدم حوضی است و باد امواجی در آن پدید آورده و متلاطم است. وجود مقدس علی بن ابیطالب علیهما السلام کنار حوض ایستاده‌اند و لیوان‌های بلوری را پر ساخته و به افرادی که خود می‌شناسند، می‌دهند. در این اثنا همه‌های برخاست. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: امینی آمد! به خود گفتم: بایستم و رفتار علی علیه السلام با امینی را به چشم ببینم، که چگونه خواهد بود؟ ۱۰ الی ۱۲ قدم مانده بود که امینی به حوض برسد، دیدم که حضرت لیوان‌ها را به جای خود گذاشتند و دو مشت خود را از آب کوثر پر ساختند و چون امینی به ایشان رسید به روی امینی پاشیدند و فرمودند: خدا روی تو را سفید کند، که روی ما را سفید کردی!

از خواب بیدار شدم و فهمیدم که علی علیه السلام پاداش تألیف الغدیر را به مرحوم امینی داده است.

پی نوشت:

۱. یادنامه علامه امینی، ضمیمه روزنامه رسالت، ۱۲ تیر ۶۷، ص ۳، اظهارات دکتر محمدهادی امینی.
۲. قطره‌ای از دریا، گردآوری محمدحسین صفاخواه، ۱۶/۱-۲۱.
۳. الغدير فی التراث الاسلامی، سید عبدالعزیز طباطبایی، صص ۱۷۴-۱۷۵.
۴. حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی، صص ۳۳۷-۳۳۸ و نیز ۳۴۱-۳۴۳.
۵. نیز یادنامه علامه امینی، همان، ص ۴.
۶. همان: ص ۱۳. حسان - شاعر اهل بیت علیهم السلام - نیز از سوز و گداز وی روایتها دارد، ر.ک، همان: ص ۲۲.
۷. همان: ص ۵، اظهارات محمدهادی امینی. برای اهداف اصلاحی امینی در مورد جهان اسلام و تشیع (همچون تأسیس «خانه نویسندگان»، رسیدگی به نشریات جهان در باره اسلام، و احیاء آیین نقابت) ر.ک، حماسه غدیر، صص ۲۲۵ به بعد.
۸. یادنامه علامه امینی، ضمیمه روزنامه رسالت، ص ۴.
- ۱/۸. یادنامه علامه امینی، ص ۲۲. برای کرامتی دیگر ر.ک، اظهارات دکتر صلاح الصاوی، ادیب و شاعر مستبصر مصری، در: همان: ص ۲۷.
۹. همان: ص ۱۴. آیت الله شهرستانی نیز مورد دیگری از کرامت مولا (ع) به امینی را (در یافتن کتب مورد نیاز خویش) نقل می کند که نشان می دهد این گونه ماجراها در زندگی علامه، مکرر رخ داده است (همان: ص ۱۱).
۱۰. همان: ص ۵، اظهارات دکتر محمدهادی امینی.
۱۱. سیری در الغدير، محمد امینی، صص ۲۵-۲۶، به نقل از خود علامه.
۱۲. همان: صص ۷-۸.
۱۲. همان: صص ۱۸-۱۹، اظهارات حاج شیخ علی آخوندی داماد علامه.
۱۳. یادنامه علامه امینی، ص ۵.
۱۴. غدیر در آئینه کتاب، ص ۲۷۰.
۱۵. الغدير، ۷/۲۴۳.

۱۶. رساله طرق حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة»، تحقیق و تعلیق سید عبدالعزیز طباطبائی، انتشارات دلیل، قم ۱۴۲۱ ق/ ۱۳۷۹ ش. ۱۷. همچون بلاذری در انساب الاشراف، ابن قتیبہ در المعارف والامامة و السياسة، محمد بن جریر طبری در کتاب مفرد، خطیب بغدادی در الاستیعاب، شهرستانی در الملل و النحل، ابن عساکر در تاریخ، یاقوت حموی در معجم الادباء، ابن اثیر در أسد الغابة و...

۱۸. الغدير، ۵/۱ - ۸، «اهمیه الغدير فی التاريخ».

۱۹. الغدير، ۱۱/۱.

۲۰. الغدير، مقدمة جلد هشتم.

۲۱. امینی در الغدير (ج ۳، صص ۷۸-۳۳۳) سخنان و اظهارات ۱۲ تن از نویسندگان اهل سنت را مورد نقد جدی و اصولی قرار داده و خطاها، افتراها و تناقض گوییهای آنها را در اظهار نظر راجع به شیعه برملا ساخته است. سپس تحت عنوان «اینک، حقیقت، آشکار شد!» می نویسد: اکنون لازم است که پرده از منظور خویش در نقد اظهارات این افراد برداریم. آنچه ما به دنبال آنیم، بیدار ساختن شعور امت اسلامی و توجه دادن آنها به مصالح عمومی خود، و روی آوردن ایشان به اتحاد و همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر است تا مرزهای اسلام را از سیل فسادى که به سويشان هجوم آورده پاس دارند... (همان: ص ۳۳۴). آنگاه جامعه مسلمین را قسم داده و می پرسد: «آیا عاملی قویتر از این گونه کتابها در ایجاد کینه و تفرقه میان مسلمانان و نابودی وحدت عربی و اخوت اسلامی در بین آنها وجود دارد؟! و در پی آن، به حکام ممالک اسلامی همچون دولت مصر قویاً اعتراض می کند که چرا و چگونه، اجازه چاپ و نشر این کتب را می دهند و شدیداً افسوس می خورد که کشور نیل، به رغم نام نیک چند قرنه اش، در حال حاضر، صحنه تاخت و تاز نویسندگان و شاعرانی چون موسی جارالله، عبدالله قصیمی، احمدامین، محمدرشیدرضا، طه حسین، شیخ خضری، محمدثابت و عبدالظاهر ابوالسمح است که با قلمهای مسموم و تفرقه انگیزشان، بین دو فرقه بزرگ شیعه و سنی بذر کینه و نفاق می پاشند... (همان: صص ۳۳۴-۳۳۵).